



چند روزی بود که هوا گرم شده بود. آمار مسافرتی در این فصل زیاد می شد. جواد مشغول نظافت و مرتب کردن مغازه بود، و مسایل، کیسول و پیک نیک ها را جابه جایی می کرد. گاهی سر بلند می کرد و به پنج جاده و طبیعت زیبای بیرون از مغازه نگاه می کرد. تعداد مشتری ها همیشه در این وقت سال بیشتر از همیشه بود.

جوانترها سوار بر دو ماشین جلویی بودند. دو ماشین عقبی سرنشینان مسن

داستان

فریاد مرسوی

تری داشتند و با سرعت کم تری حرکت می کردند. صدای آهنگ ماشینی های جلویی به آسمان می رسید. از همدیگر سبقت می گرفتند، و صدای جیغ و خنده و هوراایشان همراه با خودشان در جاده می درید و بر درشت نقل شادی می میساخت. پس از مدتی ماشینی ها یکی یکی ایستادند، و همه پیاده شدند. هفتقه ها کمتر شده بود. منطقه سبز قشنگی برای خوردن یک میان وعده لذت بخش بود. سید جوینی بزرگ میوه، رنگ آمیزی آن طبیعت سرسبز را تکمیل کرد و لبخند بر لب ها نشان داد. سرعت کردی دست ها برای برداشتن میوه های بهتر و بیشتر، بالا رفت. زرنگ ترها بهترین میوه ها را برداشتند، و چند میوه ریز و درجه دوی ته سید نصب نغزات آخر شد. جعبه های شیرینی در عرض چند ثانیه خالی گشت و دست چند نفر فقط مقوای کف جعبه را لمس کرد. دخترکی با جشعه کوچک و لاغر،

قدم های استوار

مسافر مریض احوالش را از ماشینی پیاده کرد. موهای نرم و نازکش را که باد بیرون کشیده بود به داخل روسری کشید و کره روسری اش را محکم کرد. کمی جلو رفت و با سبکوت به سید و جعبه های خالی خیره شد! چهره های خندان را از لابه لای شاخه های درختان می دید، و صدای خنده و شهادی، آمیخته با شر شر آب چشمه را از گوشه و کنار می شنید. کیوان بعد از کش و قوس به بازوهای تیرومندش، پارچه نازکی به شیشه های دودی شتابانه اش کشید. یک پیک نیک از صندوق عقب ماشینی برداشت و بلند گفت: - گاز این پیک نیک خالی نیست... باید پر شد. مرم همین بغل پرش بوکوم آید پرگرم. ششوما فکر بوکونید ناهار باید کوچا بخوریم. کیوان حرکت کرد. کمی بعد وارد مغازه جواد شد.

داستان

فریاد مرسوی

مانده! راحت جلو تلویزیون دراز کشیده بودم با یک کامره پر از تخمه آفتاب گردان، دنباله سریالی را می دیدم که دردی عمیق پیچید توی قفسه سینه ام نگار یک نفر از پشت جاقو فرو کند وسط دنده های وچرخ خاند. بعد... در خانه نگاهان چهارطاق باز شد و فریادی در گوشم، در فضای سرم در چهاردیواری اتاق پیچید... بیا بیرون... بیا بیرون... بیرون زود... قسبل داری که در چنین وقتها

آخرین گام شتابزده

همان یک ذره زمان باقی مانده هم در بهشت زگی می شود؟ صرف زل زدن به آن صفا، به همه سؤال هایی که در فضای مجامعات از سر و کول هم بالا می روند و همان ذره زمان دم آخری را نابود می کنند. تازه وقتی سر پا می شوی و راه می افتی سمت در به معض اینکه پایت را بلند می کنی تا آخرین گام شتاب زده ات را از چهارچوبش بیرون بگذاری... دستی نابیدار روی شانه ات می زند تا برگردی و

داستان

متسکع طاغری

خبر این آخر شه. لطفا اون شیشه های عقب را هم تا آخر پایین بیاورید. بعد از اینکه خواسته ایش انجام شد گفت: خیلی خوشحالم که شما پروتکل های بهداشتی را رعایت میکنید. که اگر اینطور نبود، سوار نمی شدم. خیلی خوبه که شما علاوه بر ماسک و دستکش از شیلد(حفاظ پلاستیکی شفاف که روی صورت گذاشته میشود. مانند پرستاران هم استفاده کرده اید. واقعا اگر همه پروتکل های بهداشتی را رعایت میکردند، تا حالا این ویروس منحوس از

این داستان : پروتکل

از سری داستانهای تاکسی نامه بین رفته بود. متکبه نسبت به زبان فارسی حساسیت داشتیم و از بکار گیری لغات خارجی در زبان فارسی اعصابم خورد میشد گفت: منظوراتان از پروتکل ، همان روش یا آیین نامه یا شیوه نامه هست ؟ او گفت: بله. شما توجه داشته باشید اگر یک نفر فقط یک نفر این پروتکل را رعایت نکند ، زحمات هزاران نفر به باد میرود. البته منظورتون همان روشها و آیین نامه های بهداشتی هست. نگاهی به من کرد و گفت:

تویی تو



بیا بشین این لیوان آبیو بخور، ببینم چی میگه! مرد لیوان آب را سر کشید و در حالی که اشاره به بیرون می کرد همان کلمات را تکرار کرد. جواد به خارج از مغازه سرک کشید، چشمش به یک پیک نیک افتاد و متوجه شد که آن مرد چه می خواهد. پیک نیک را برداشت، پر از گاز کرد و جلوی او گذاشت. مرد دستش را در جیبش فرو برد و شروع به حرف زدن کرد: - آب ب ب آب ، آب آب او ...

سراب



عمریست بی تو پای دلم لنگ میزند با تار و بود یاد تو آهنگ میزند دیدار روی ماه تو کم از سراب نیست بیهوده پر طناب دلت چنگ میزند پر مینکند به سوی تو اما غمت هنوز چون کودکی به بال دلم سنگ میزند این شد قرامان که تو از خاطرش روی پیمان شکست و مثل تو نیرنگ میزند افتاده قعر جاه خیال تو بی وفا این دل بدون تو بخدا زنگ میزند از من گذشته رحم به این قلب پاره کن کی با دلت نوای هماینگ میزند؟

مرغوب



تو جنس نگاهت همیشه مرغوبست بهار افزای تو به حد عمرت چنان درخششی در دو چشم داری تمنای من از تو بی اندازست کجا روم که دوریت میکشد مرا دوی دردم همیشه پیش شمامت در افاق میگردد تا ببینمت یک آن زجان منی روح فقط نام شمامت دلی ز دست داده ام برای تو میگردد میچرخم در سرم غوغاست جهان دگر رود جوی عمر را گذران گذر فقط دیدن روی ماه شمامت

بنتی کبیری



خواب کیجا ۱؟ چشمهای من کجا ۱؟ در خواب ببینم که تو می ایی وقتی بر ایم خواب خوش آرزو کردی خواب خوش به چه کارم می آید وقتی که اسیر بیداری غمناکی شده ام من هنوز که هنوز است خواب هایم نمی آیند

سیستم های امنیتی و حفاظتی فیلمبرداری در هر زمان ، در هر مکان. چشمی که هرگز پلک نمی زند... دوربین های مدار بسته آنالوگ و تحت شبکه سیستم های کنترل تردد و پلاک خوان هوشمند سازی ساختمان. آدرس: درخت سبز ، صنعت سوم ، پلاک ۲۷. @Darkoobkish. ۰۹۱۷۱۶۲۱۰۵۰۸. ۰۹۱۲۹۴۲۴۰۲۲.

اقتصاد کیش پرتیراژترین و با سابقه ترین نشریه جزیره کیش گسترده ترین شبکه اطلاع رسانی داخلی منطقه آزاد کیش. ۴۴۴۲۴۹۶۹. ۴۴۴۲۴۹۹۹.